





Backgrounds and factors of Khwaja Marjan's rebellion in Baghdad against Jalayrid

Ali Ghasemi¹ , Sajad Kazemi² 

1. Assistant Profwssor, Department of History, Faculty of Humanities, Shahid Chamran University of Ahvaz, Ahvaz, Iran. E-mail: a.ghasemi@scu.ac.ir

2.(Corresponding Author) , PhD in History of Islamic Iran, Department of History, Faculty of Humanities, Shahid Chamran University of Ahvaz, Ahvaz, Iran. E-mail: sajad.kazemi1984@yahoo.com

Article Info

Article type:

Research Article

Article history:

Received 6Nove 2023

Received in revised form:

24Janu2024

Accepted:2Marc2024

Published online: 8 April 2024

Keywords:

Khwaja Marjan,

Jalayrid,

Sultan Owais,

Baghdad,

Mamluks of Egypt

ABSTRACT

Khwaja Marjan was one of the Emirs of the late Ilkhanid period, who served Emir Hassan Jalayirid. As a result of the conflict between local contenders for power, she played an important role in consolidating the rule of Jalayirid in Baghdad. But during the time of Sultan Uwais (757-776 AH) and in her absence, she suddenly rebelled in Baghdad and declared war against her Sultan (765-766 AH). Based on historical, and literary sources and numismatic studies and with a descriptive-analytical approach, the present research seeks to answer this question, what were the reasons for Khaja Marjan's rebellion in Baghdad against her government? The analysis is based on the fact that in the context of the internal factors of Khajah Marjan's rebellion, it occurred in the context of a power vacuum and the continuation of political instability caused by the disintegration of the Ilkhanate's centralized government in the long term. Also, the influence of the Jalayirid governance model based on the rule of Siorghal and the custom of imposing taxes on waqf properties should not be overlooked. More importantly, in the context of external factors, the role and involvement of the Mamluks of Egypt should be mentioned. In the political dimension, the Mamluks followed the formation of a dependent government in Baghdad. In the religious dimension, Khwaja Marjan's rebellion, due to their intervention, had a religious nature with the aim of restoring the caliphate in Baghdad.

Cite this article: **Ghasemi, Ali, Kazemi, Sajad(2024). Backgrounds and factors of Khwaja Marjan's rebellion in Baghdad against Jalarid.** Journal of Historical Researches of Iran and Islam, vol 18, No.34 Pages:204-227.



DOI. 10.22111/JHR.2024.46811.3623



© The Author: **Ali Ghasemi and Sajad Kazemi**
Publisher: University of Sistan and Baluchestan



زمینه‌ها و عوامل شورش خواجه مرجان در بغداد علیه جلاایریان

علی قاسمی^۱  سجاد کاظمی^۲ 

۱. استادیار گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران. رایانامه: a.ghasemi@scu.ac.ir

۲. نویسنده مسئول، دانش آموخته دکترای تاریخ ایران دوره اسلامی و مدرس مدعو گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران. رایانامه:

sajad.kazemi1984@yahoo.com

اطلاعات مقاله

چکیده

نوع مقاله:

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۸/۱۵

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۱۱/۰۴

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۲/۱۲

تاریخ انتشار: ۱۴۰۳/۰۱/۲۰

واژه‌های کلیدی:

خواجه مرجان،

جلاایریان،

سلطان اویس،

بغداد،

مملوکان مصر.

خواجه‌مرجان یکی از امرای اواخر دوره ایلخانی است، که به خدمت امیر حسن جلایری درآمد و در نتیجه نزاع میان مدعیان محلی بر سر قدرت، نقش مهمی در تثبیت حاکمیت جلاایریان در بغداد ایفا کرد. اما در زمان سلطان اویس (۷۷۶-۷۵۷ق) و در غیاب وی، به طور ناگهانی در بغداد شورش و علیه سلطان ولینعمت خویش اعلان جنگ نمود (۷۶۶-۷۶۵ق). تحقیق حاضر با تکیه بر منابع تاریخی، ادبی و مطالعات سکه‌شناسی و با رویکرد توصیفی - تحلیلی در پی پاسخ به این پرسش است، که دلایل شورش خواجه‌مرجان در بغداد علیه دولت ولینعمت خویش چه بود؟ تحلیل‌ها بر این اساس استوار است، که در زمینه عوامل داخلی شورش خواجه‌مرجان در بستر خلاء قدرت و تداوم بی‌ثباتی سیاسی ناشی از تجزیه حکومت متمرکز ایلخانان در درازمدت رخ داد. همچنین تأثیر الگوی حکومت‌داری جلاایریان مبتنی بر قاعده سیورغال و رسم تحمیل عوارض مالیاتی بر اموال وقفی را نباید از نظر دور داشت. مهمتر آنکه در زمینه عوامل خارجی باید به نقش و دخالت مملوکان مصر اشاره کرد. در بُعد سیاسی مملوکان تشکیل یک دولت وابسته در بغداد را دنبال می‌کردند و در بُعد مذهبی شورش خواجه‌مرجان به واسطه دخالت آنان دارای ماهیت دینی با هدف احیای خلافت در بغداد بوده است.

استناد: قاسمی، علی؛ کاظمی، سجاد (۱۴۰۳) زمینه‌ها و عوامل شورش خواجه مرجان در بغداد علیه جلاایریان، پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام، بهار و تابستان ۱۴۰۳، دوره ۱۸، شماره پیاپی ۳۴، ص ۲۰۴-۲۲۷.

DOI. 10.22111/JHR.2024.46811.3623

© نویسندگان . علی قاسمی و سجاد کاظمی،



ناشر: دانشگاه سیستان و بلوچستان



مقدمه

با فروپاشی و تجزیه حکومت ایلخانان در سال ۷۳۶ق، قلمرو گسترده آنان، صحنه کشمکش و نبرد میان مدعیان و بازیگران قدرت، امیران واپسین ایلخانی و وابستگان آنها، شد. مهمترین منبع مشروعیت و حربه کسب قدرت در این برهه توسل به سنت سیاسی ایلخانان و برگزیدن شاهزادگان ایلخانی بود. اما از آنجا که قدرت شاهزادگان تحت‌الشعاع امرای قدرتمند قرار گرفت و یا پس از آنکه دیگر شاهزاده‌ای باقی نمانده بود، این منبع مشروعیت برای احراز قدرت اهمیت خود را از دست داده بود و امرا به طور مستقل در تقابل با یکدیگر به تثبیت قدرت خویش در قلمرویی خاص پرداخته‌اند. نکته حائز اهمیت دیگر در این زمان نقش آفرینی مملوکان مصر در نبرد قدرت میان امرا و دولت‌های محلی پس از سقوط ایلخانان بود. مملوکان دشمن دیرینه ایلخانان بودند و بارها با هم رودرو شده و جنگیده بودند. پس از فروپاشی ایلخانان سعی کردند با دامن زدن به اختلافات میان امیران و دولت‌های محلی نفوذ خود را در مرزهای شرقی گسترش دهند. از این‌رو نزد امرای محلی منبع مشروعیت سیاسی از ایلخانان به مملوکان مصر منتقل شده بود. مضافاً به اینکه مصر به عنوان جایگاه جدید خلافت، مصدر مشروعیت مذهبی نیز شده بود. خواجه مرجان که از امرای با سابقه دوره ایلخانان بود و سپس از نزدیک ناظر جنگ قدرت میان امرای همتای خویش بود، شورش وی را به‌رغم قلت اطلاعات باید در یک چنین بستری مورد بررسی و تحلیل قرار داد. از این‌رو سوال اصلی این است که چه عواملی بر شورش خواجه مرجان علیه جلالیریان تأثیرگذار بوده است؟ در

همین زمینه، ضمن تحلیل دامنه عوامل مؤثر داخلی و خارجی، در چارچوب عوامل اخیر به ماهیت شورش نیز پرداخته شده است.

به‌رغم آنکه دو مقاله در خصوص خواجه مرجان منتشر شده است، اما دلایل و ابعاد شورش وی تاکنون به تفصیل مورد بحث قرار نگرفته است. یکی تحت عنوان «خواجه مرجان» از مریم ارجح در دانشنامه جهان اسلام، که به گردآوری اطلاعات عمومی در معرفی خواجه مرجان پرداخته، اما اشاره‌ای به دلایل و ماهیت شورش ننموده است. ضمن آنکه در این مقاله تعدادی از منابع و اطلاعات تاریخی در خصوص معرفی خواجه مرجان دیده نشده است. مقاله پیش‌رو با ارائه اطلاعات بیشتر با اتکا به منابع دست اول، زوایای پنهان دیگری از زندگی سیاسی خواجه مرجان را آشکار کرده است. مقاله دوم، تحت عنوان «سکه‌های ناشناخته از شورشی عصر آل‌جلایر، خواجه مرجان» از الکساندر آکوپیان و فربود مُصَنِّف است، که کوتاه با تکیه بر شعار روی سکه‌ها یکی از دلایل شورش خواجه مرجان را احیای خلافت عباسی ذکر کردند. اگر چه نویسندگان این مقاله، فرضیه را به درستی مطرح کردند، اما تفسیر آنان از شعار روی سکه‌ها در انتساب به خواجه مرجان دچار تردید بودند. حتی فرضیه انتساب این سکه‌ها را به غیر از خواجه مرجان محتمل دانسته‌اند. یکی از دلایل این ابهام عدم مراجعه مستقیم به منابع دست اول، به ویژه منابع مصری بود. بنابراین مقاله حاضر با واکاوی این دست منابع، ضمن بسط و تفسیر متفاوت بُعد مذهبی دخالت مملوکان، نقش سیاسی دخالت آنان را نیز در تحریک خواجه مرجان، به علاوه زمینه‌های داخلی شورش را مورد بررسی قرار داد، که در مقالات یاد شده مورد توجه قرار نگرفته است. نکته قابل ذکر، این است که با کنکاش در منابع دست اول می‌توان نقش مملوکان مصر را در شورش خواجه مرجان آشکار کرد.

اما در زمینه عوامل داخلی به ندرت می‌توان شواهد تاریخی مستقیم و متقنی به دست داد، بنابراین تحلیل‌ها در این زمینه صرفاً با رویکرد ایجابی و درک شرایط ناشی از فروپاشی ایلخانان در «عصر فترت» و نیز شناخت ویژگی‌های جامعه ایران عصر جلایری استوار است.

گذشته سیاسی خواجه مرجان

خواجه مرجان از جمله امرای تأثیرگذار در دوره گذار از ایلخانان به جلایریان بود. اطلاعات چندانی از وی در دوره ایلخانان در دست نیست. وصاف شیرازی به سال ۷۱۲ق که بخشی از کتاب خویش را در سلطانیه تقدیم سلطان اولجایتو نمود، اشاره کرد از جمله امرای حاضر در این مراسم خواجه مرجان بود (وصاف شیرازی، ۱۳۸۳: ۲۸۲). در سال ۷۱۳ق نیز که اولجایتو (۷۱۶-۷۰۳ق) فرزندش شاهزاده ابوسعید را به رسم ولیعهدی به حکومت خراسان منصوب نمود، خواجه مرجان یکی از امرایی بود، که شاهزاده را همراهی نمود، به طوری که: «جواهر و نقود و مرصعات و اثواب قیمتی و اسبان راهوار و استران قطار و اشتران باربردار و غیر ذلک ترتیب داده به خواجه مرجان که مشمول به عنایت شاهزاده بود تسلیم نمودند» (سمرقندی، ۱۳۸۳: ۵۴/۱، میرخواند، ۱۳۸۵: ۴۷۲/۵).^۱

در برخی منابع نیز به صورت «طواشی مرجان یا مرجان طواشی» (ابن کثیر، ۱۴۰۷ق: ۳۱۹/۱۴، قلقشندی، ۱۳۳۳ق: ۲۶۵/۷، ابن حجر عسقلانی، ۱۴۱۴ق: ۳۴۵/۴، ابن قاضی، ۱۴۱۸ق، ۲/۲۷۵) و «مرجان آقا» (معین‌الدین نطنزی، ۱۳۸۳: ۱۳۷) ضبط شده، که با توجه به القاب «طواشی» (خادم)، آقا و نیز نام خواجه به نظر می‌رسد دارای خاستگاه غلامی بوده‌است. در جریان شورش وی علیه سلطان اویس (حک: ۷۷۶-۷۵۷ق)، خواجه سلمان ساوجی (۷۷۷-۷۰۰ق) از شاعران عصر جلایری که از نزدیک با خواجه مرجان مأنوس بود (نک: راقم سمرقندی، ۱۳۸۰: ۱۴)، در اشعاری به نقش و

خاستگاه غلامی وی اشاره کرده‌است (ساوجی، ۱۳۷۱: ۲۷۲ و نک: خواندمیر، ۱۳۸۰: ۳/۳۴۰، نوایی، ۱۳۷۹: ۲۹۷). در همین ارتباط برخی او را رومی الاصل خواندند (غیائی، ۱۹۷۵: ۹۶). در صورتی که وی یا اسلاف وی از بردگان رومی بودند؛ اینکه چه زمانی و چگونه به دربار ایلخانان راه یافتند، نیز اطلاعی در دست نیست. بعداً در وقفنامه مدرسه مرجانیه بغداد، خود را «مرجان بن عبدالله بن عبدالرحمن السلطانی اولجایتی» معرفی نمود (بیانی، ۱۳۸۳: ۲۸۱)، که دلیل این انتساب نیز محرز نیست. اما به نظر می‌رسد نسبت غلامی رانشان می‌دهد و این که وی و اسلاف وی از جمله غلامان و امرای وفادار به ایلخانان بودند. برخی محققان نیز با تکیه بر معنی لغت جغتایی «طواشی یا تواشی» وی را رئیس خدم یا رئیس «خدم ابلاط داخلی» یا «آغا الحرم» خوانده‌اند (عزاوی، ۱۴۲۵ق: ۲/۱۲۵)، که مطابق آن امور داخلی دربار سلطنتی از جمله حرم و خدم و حشم و حوائج سلطان را بر عهده داشت. این منصب با شرح وظایف وی در همراهی با شاهزاده ابوسعید مطابقت دارد.

به جز اطلاعات اندک در دوره اولجایتو، در دوره سلطان ابوسعید نیز اطلاعی چندانی از وی در دست نیست. سکوت منابع در این خصوص به نظر می‌رسد حاکی از نقش کم اهمیت نظامی وی در دربار ایلخانان بوده است. قاشانی بیست و پنج امیر قدرتمند دوره اولجایتو را معرفی نمود، که نامی از خواجه مرجان در میان نیست (قاشانی، ۱۳۴۸: ۱۰-۸). اما اشاره رفته، که وی در همین دوره مورد لطف و نظر شاهزاده ابوسعید بوده است (سمرقندی، ۱۳۸۳: ۱/۵۴، میرخواند، ۱۳۸۵: ۵/۴۷۲). در همین ارتباط به نظر می‌رسد خواجه مرجان از جمله امیران وابسته به دلشادخاتون همسر ابوسعید نیز بود، زیرا که پس از مرگ ابوسعید (۷۳۶ق)، شیخ حسن جلایری (۷۵۷ - ۷۴۰ق)، او را به عقد خویش درآورد و به نظر می‌رسد از این طریق بود، که خواجه مرجان نیز به خدمت

شیخ حسن بزرگ درآمده بود. بنابراین، از این منظر کمرنگ بودن نقش سیاسی و نظامی خواجه مرجان در دوره ابوسعید نیز قابل توجیه است. اما پس از فروپاشی ایلخانان و در رقابت میان دولت‌های محلی، خواجه مرجان نقش مهمی در تثبیت قدرت جلایریان در مقابل چوپانیان ایفا نمود. به روایت حافظ ابرو در سال ۷۴۸ق که ملک اشرف چوپانی از قراباغ ارژان متوجه بغداد شد. شیخ حسن بزرگ قصد فرار به قلعه کماخ روم را نمود، اما دلشادخاتون و خواجه مرجان و امرای دیگر شیخ حسن را به مقاومت تشویق نمودند و با استحکام شهر مانع از تصرف بغداد بدست چوپانیان شدند (حافظ ابرو، ۲۰۰/۱-۱۹۹، و نک: همان، ۱۳۵۰: ۲۲۶، مستوفی، ۱۳۷۲: ۴۳-۴۲، سمرقندی، ۱۳۸۳: ۲۵۰/۱). پس از مرگ شیخ حسن بزرگ (۷۵۷ق)، خواجه مرجان به خدمت جانشین و فرزندش سلطان اویس (۷۷۶-۷۵۷ق) درآمده و از طرف وی به حکومت بغداد منصوب شده بود، اما در سال ۷۶۵ق خواجه مرجان علیه سلطان ولینعمت خویش شورش نمود و قصد داشت دولتی مستقل از جلایریان در بغداد تشکیل دهد.

زمینه شورش خواجه مرجان در بغداد

پس از مرگ شیخ حسن بزرگ، فرزندش سلطان اویس جانشین او شد (۷۵۷ق). مهمترین دشواری سلطان اویس در ابتدای امر، مسئله ادعای حاکمیت و مالکیت موروثی خوانین اردوی زرین بر نواحی اران و آذربایجان بود. اینان پس از تجزیه حکومت ایلخانان بود، که توانستند خواسته دیرین خود را جامه عمل بپوشانند. جانی بیگ، خان اردوی زرین، مقارن با جلوس سلطان اویس در بغداد (۷۵۷ق)، با برچیدن حکومت چوپانیان، نواحی اران و آذربایجان را به تصرف خویش درآورد. اما با سقوط چوپانیان و نیز دیرپایی و تسلط مستعجل اردوی زرین زمینه را برای توجه و بسط قلمرو جلایریان

در آن مناطق فراهم آورده بود. جانی بیگ در سال ۷۵۸ق درگذشت و پسرش بردی بیگ برای تصاحب تاج و تخت یکی از امیران بنام اخی جوق متحد اشرفیان را به نیابت از خویش بر آذربایجان گماشت. از این رو سلطان اویس با حمله به آذربایجان اخی جوق را به قتل رساند و بر آذربایجان مستولی گشت (۷۵۹ق) سپس در صدد بسط قدرت خود بر نواحی اران برآمده بود، که با مقاومت دولت محلی شیروانشاهان مواجه شد. در اواخر سال ۷۶۵ق سلطان برای سرکوب کاووس بن قباد شیروانشاه لشکرکشی کرد، اما در غیاب وی، خواجه مرجان گماشته وی در بغداد به طور ناگهانی شورش کرده و از اطاعت جلایریان سر باز زده بود. شورش وی به عنوان یکی از امیران قدیمی و وفادار به جلایریان بر سلطان جلایری سخت آمد و بلافاصله مجبور گشت به بغداد مراجعت کند. به تعبیری «سلطان دفع دشمن خانگی را اولی دانسته» است (تتوی و قزوینی، ۱۳۸۲: ۴۶۵۱/۷).

عزم خواجه مرجان برای مقابله با سلطان اویس جدی بود و با گشودن سد رودخانه قورج مانع از ورود سلطان به بغداد شد، از این رو سلطان اویس با توسل به قرامحمد ترکمان حاکم واسط و تدارک هفت هزار نیرو و پانصد کشتی پس از چهل روز محاصره طی نبردی در حوالی بغداد به سال ۷۶۶ق توانست خواجه مرجان را مغلوب کند و چند تن از امیران حامی وی همچون کیخسرو، محمد پیلتن، علی خواجه، شیخ علی و تعدادی دیگر را به اسارت درآورد. خواجه مرجان نیز به بغداد عقب‌نشینی کرد و جمعی از مشایخ، سادات، قضات، ائمه و اکابر شهر برای عفو او وساطت کردند، سلطان نیز اجابت نمود (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۳۹۱/۱ - ۳۹۰، مستوفی، ۱۳۷۲: ۷۵-۷۴). با این حال، سلطان اویس او را از حکومت بغداد عزل نمود و به روایتی سه روز او را به چرانیدن غاز وا داشته بود (معین‌الدین نطنزی، ۱۳۸۳: ۱۳۷).

در اوایل سال ۷۶۷ق سلطان اویس یکی دیگر از امیران بنام سلیمان‌شاه خازن را به جای وی به حکومت بغداد برگماشت، اما پس از مرگ حاکم مزبور در سال ۷۶۹ق، بار دیگر خواجه مرجان را به حکومت بغداد منصوب کرد. به روایتی هنگام اعطای حکومت بغداد وی را از حبس خارج نمود(سمرقندی، ۱۳۸۳: ۴۱۶/۱ و نک: تتوی و قزوینی، ۱۳۸۲، ۴۶۷۵/۷)، که به نظر می‌رسد طی این مدت در بند بوده است. مقریزی نیز به حبس و نایبنا کردن وی اشاره کرده است(مقریزی، ۱۹۷۰: ۱۲۱/۳)، که در سایر منابع به آن اشاره نرفته است. با توجه به انتصاب دوباره وی به بغداد نایب‌نایی وی قابل تأمل است، زیرا که سیاست سلطان اویس در مقابل برخی مخالفان پس از سرکوب همواره مداراجویانه بوده است، از جمله کاووس شیروانشاه که پس از سرکوب وی(۷۶۸ق) و سه ماه حبس دوباره به حکومت شیروان منصوب نمود و یا عفو خواجه مرجان و بازگرداندن او به قدرت، سیاستی بود که سبب وفاداری بیشتر به سلطان گردید و پس از انتصاب دوباره این دو هیچگاه علیه سلطان اقدام نکردند. البته ضمانت اجرایی چنین سیاستی در مورد شیروانشاه به گروگان گرفتن فرزندش بود و در خصوص خواجه مرجان نیز رها کردن وی در میان تعدادی از مخالفان وی در بغداد بوده است(در این زمینه نک: Wing, 2016: 111-112).

تحلیل عوامل مؤثر بر شورش خواجه مرجان

۱. عوامل داخلی

الف. تأثیر بی‌ثباتی سیاسی دوره فترت

در خصوص چرایی شورش خواجه مرجان به وضوح اطلاع چندانی در دست نیست. منابع نیز به درستی از دلایل داخلی شورش وی روایتی به دست ندادند. با این اوصاف با رویکردی ایجابی، از

جمله نظر به شرایط سیاسی و خودسری حکام محلی از اواخر دوره ایلخانان چرایی این دست شورش‌ها قابل درک است، زیرا که با فروپاشی شیرازه حکومت ایلخانان پس از مرگ ابوسعید (۷۳۶ق) دوره‌ای از بی‌ثباتی سیاسی رقم خورد، که به «عصر فترت» مشهور است و طی آن در یک مرحله امرای مقتدر به واسطه برگماشتن شاهزادگان در پی کسب قدرت و تشکیل حکومتی مستقل از ایلخانان بودند. در این میان به واسطه نقش امیران هفت شاهزاده به عنوان ایلخان برگزیده شدند، که از جایگاه و موقعیت پیشین ایلخانی تنها نام آن را یدک می‌کشیدند. برای مثال قطبی در مورد موسی‌خان (حک: چهار ماه در سال ۷۳۶ق) آورده‌بود: «نام بیش نبود، سلطنت از آن (امیر) علی باشاه بود» (قطبی اهری، ۱۳۸۹: ۲۲۰) و یا در خصوص نحوه برخورد ملک اشرف چوپانی با انوشروان (حک: ۷۵۶-۷۴۴ق) اشاره رفته است: «به غیر از این نام دیگر او را چون مرغ در قفس می‌داشت» (همان، ۲۱۳).

بنابراین، امیران مقتدر تحت لوای ایلخانان برگزیده، سعی داشتند به حرکت سیاسی خویش مشروعیت بخشند، اما در عمل شورش‌ها، میدان جنگ و کشمکش‌های محلی مبنای اصلی تشکیل حکومت‌های مستقل بود. بنیان حکومت جلایریان بر همین مبنا بود و پس از تثبیت نسبی حاکمیت‌شان هر از گاهی خود گرفتار شورش امرای محلی تابع بودند. از جمله امیر علی پیلتن (۷۵۹ق) که در نخجوان و اران علیه ولینعمت خویش، سلطان اویس، شورش کرد و با همکاری اخی جوق سعی داشت تبریز را از قلمرو جلایریان خارج کند (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۱/۲۹۸-۹) و یا زمانی که خواجه مرجان در بغداد شورش کرد، در واقع سلطان اویس عازم سرکوب مدعی دیگر به نام کاووس بن قباد حاکم شیروان بود (۷۶۶ق)، که او نیز در پی الحاق تبریز و بسط دولت مستقل

شیروانشاهان بود. همین طور خروج امیر ولی علیه جلاایریان در استرآباد (۷۷۲ق) و یا تحرکات قرامحمد ترکمان و عمویش بیرام خواجه، که بلافاصله پس از مرگ سلطان اویس (۷۷۶ق) مدعی حکومتی مستقل در بخش‌هایی از قلمرو جلاایریان شدند (حافظ ابرو، ۱۳۵۰: ۲۵۱، میرخواند، ۱۳۸۵: ۴۴۶۱/۵، ۴۴۵۶-۷).

وجه مشترک این نافرمانی‌ها و شورش‌ها همان مقاصد امرای پسین ایلخانی در شرایط بی‌ثباتی سیاسی بود؛ یعنی برتری جویی، تصرف و تثبیت موقعیت سیاسی در قلمرویی مشخص و در صورت امکان تشکیل حکومتی مستقل از حاکم متبوع بود. بدین‌سان یکی از ابعاد تحلیل شورش خواجه مرجان درک هرج و مرج و بی‌ثباتی سیاسی ناشی از فروپاشی ایلخانان در دراز مدت بود، زیرا که وی به عنوان یکی از امرای قدیمی از دوره ابوسعید ناظر بر همه این وقایع بود. به نظر می‌رسد خاستگاه غلامی و وابستگی خواجه مرجان به ابوسعید و همسرش دلشاد خاتون، سپس اتحاد و ازدواج همسر ابوسعید با شیخ حسن جلایری مانع از شورش و حرکت مستقل وی در این برهه بود، اما با جلوس سلطان اویس به نظر می‌رسد خواجه مرجان با در نظر گرفتن جوانی سلطان اویس و غیبت‌های طولانی مدت و دوری او از بغداد و همچنین درگیری‌های متعدد سلطان با حکومت‌های محلی همجوار و سایر امرای شورشی و به عبارتی درک عدم ثبات سیاسی و پراکندگی جغرافیای سیاسی جلاایریان، فرصت را برای علنی کردن شورش خویش مناسب تشخیص داد. از همین منظر مقاومت در مقابل سلطان و راه ندادن وی به بغداد نیز حاکی از آن است، که همچون امرای سلف دیگر به دنبال تشکیل حکومتی مستقل از جلاایریان در بغداد بود. ضرب سکه‌هایی بدون نام سلطان اویس مربوط به سال‌های شورش (۷۶۶-۷۶۵ق) نشان می‌دهد که خواجه مرجان رسماً حکومت

جلایریان بر بغداد را انکار کرده بود(نک: Akopyan and Mosanef, 2012: 17-18). همین طور در پیام خود به سلطان ملک اشرف شعبان دوم(حک: ۷۷۸-۷۶۴ق) مملوک مصر عملاً اعلام نمود، که سلطان اویس را از سلطنت خلع نموده است(مقریزی، ۱۹۷۰: ۱۱۲/۳ و مقایسه شود با: ابن کثیر، ۱۴۰۷: ۱۴/۳۲۰).

ب. دلایل اقتصادی

جدای از بی‌ثباتی سیاسی به نظر می‌رسد دلایل اقتصادی نیز در شورش وی بی‌تأثیر نبوده‌است. خواجه مرجان از سال ۷۵۸ق اموال، دکان‌ها، کارگاه‌ها و املاک فراوانی را وقف مسجد جامع خویش کرده بود. ضمن آنکه در وقفنامه ایمان، انفاق و ثواب اخروی را دلیل وقف ثروت خویش ذکر نمود، اما در ادامه اشاره نمود: «وقف‌کننده شرط کرده‌است که از اراضی و باغات وقفی او و همچنین از دکانین، کاروانسراها و آسیاهای او چیزی برداشته نشود»(بیانی، ۱۳۸۲: ۲۸۱-۲۸۰). همین طور در وقف‌نامه مدرسه مرجانیه نیز تأکید نمود: «از این وقف مرسومات معین نکنند»(همان، ۲۸۲). در دوره حکومت جلایریان به نظر می‌رسد عوارض غیرقانونی بر اوقاف تحمیل می‌شد، زیرا نخجوانی به تعدی نواب و ملازمان سلاطین جلایری بر اموال وقفی اشاره کرده بود(هندوشاه نخجوانی، ۱۹۷۶م: ۱/۱۸۰-۱۷۷). همچنین بر پایه یک سند موجود، سلطان حسین جلایری به سال ۷۸۰ق فرمانی در خصوص منع دریافت مالیات از اموال و اماکن وقفی صادر کرده بود(گوتفرید، ۱۳۷۹: ۱۱۶). اگر چه این فرمان جنبه عام نداشت، اما نشان می‌دهد که در این دوره دریافت مالیات و عوارض از اموال وقفی مرسوم بوده است. اگر چه مستقیم شواهد متقنی در دست نیست، اما به نظر می‌رسد بر اموال وقفی خواجه مرجان نیز عوارض غیرقانونی تحمیل شده بود، زیرا اصرار وی مبنی

بر صیانت از اموال وقفی‌اش این فرض را تقویت می‌کند، که شورش خواجه مرجان بی‌تأثیر از تعدی سلطان یا نواب سلطان به اموال وقفی وی نبوده است.

گذشته از این، تحلیل شورش خواجه مرجان از منظر رواج گسترده نظام زمینداری سیورغال در این دوره نیز قابل تأمل است. سیورغال یا در همین ماده سیورغامشی در معنای لغوی آن، به عنوان وجه، عطیه، نوازش و یا زمین اهدایی از دوره مغول رایج بود (جوینی، ۱۳۸۵: ۵۴-۵۵/۱، همدانی، ۱۳۵۸ق: ۷۵، ۵۱-۵۲، ۳۹)، اما اهمیت سیاسی، نظامی آن به دوران فروپاشی ایلخانان بر می‌گردد، به ویژه از دوره جلایریان که صاحبان سیورغال از معافیت مالیاتی و مصونیت اداری و قضایی بهره‌مند شدند (نک: پطروشفسکی، ۱۳۴۴: ۷۴/۲-۷۳). از دیدگاه لمبتن اهمیت سیاسی و نظامی سیورغال نشان می‌دهد که در فاصله انقراض ایلخانان تا روی کار آمدن صفویه میل غالب بر این بود که تمام مالکیت‌های سابق به نوع واحدی مبدل گردد، که صاحب آن از هر گونه مداخله عمال حکومت مصون باشد (لمبتن، ۱۳۷۷: ۲۰۶). اسنادی از دوره آل‌جلایر در دست است، که مطابق آن یک ناحیه یا ولایتی به عنوان سیورغال با امتیازاتی که بر شمرده شد، به دیگران واگذار می‌شد (همان، ۲۱۰)، از جمله چندین روستا در ری و ساوه که سلطان اویس به رسم سیورغال در اختیار شاعر درباری خواجه سلمان ساوجی گذاشت (سمرقندی، ۱۳۸۲: ۲۶۱-۲۶۰) و یا اردبیل که در سیورغال فرزندش احمد بود و آنجا را به پایگاه سیاسی و نظامی خویش علیه برادرش سلطان حسین تبدیل کرده بود (میرخواند، ۱۳۸۵: ۴۴۷۲/۵). همین‌طور خود سلطان حسین به عنوان جانشین سلطان اویس برای جلب حمایت و جلوگیری از شورش احتمالی ترکمانان به تعدادی از سران آنها از جمله قرامحمد سیورغال اعطا کرده بود (حافظ ابرو، ۱۳۵۰: ۲۵۲، میرخواند، ۱۳۸۵: ۴۴۶۱/۵). در

فرامین سلاطین جلایری بر وابستگی رعیت به املاک سیورغالی نیز تأکید شده است (هندوشاه نخبجوانی، ۱۹۷۶م: ۳۰۰/۲)، که به مرور موجب نافرمانی امرا و زمینه‌ساز تشکیل دولت‌های مستقل شده بود.

با این وصف، شواهدی مبنی بر اینکه در این زمان خواجه مرجان از مالکیت سیورغال برخوردار بود، در دست نیست، اما از آنجا که وی حاکم بغداد بود به نظر می‌رسد از این نمونه مالکیت‌ها در عراق بهره‌مند بود، زیرا که وی دارای ثروت و املاک فراوانی در بغداد بود. در وقفنامه مسجد جامع وی (۷۵۸ق) اشاره رفته است که املاک، باغ‌ها، دکان‌ها، کارگاه‌ها و کاروانسراهای زیادی را وقف کرده بود (عزاوی، ۱۴۲۵ق: ۱۰۱/۲-۱۰۰، بیانی، ۲۸۰-۲۷۹). وقف این مایملک و ثروت هنگفت به نظر می‌رسد نشان از بهره‌مندی وی از نوع مالکیت رایج، یعنی سیورغال بوده است. از آنجا که نظام سیورغال به دلیل معافیت مالیاتی و استقلال قضایی و اداری در دوره تجزیه ایلخانان زمینه‌ساز ظهور مدعیان و تشکیل دولت‌های مستقل بوده است، تلاش خواجه مرجان برای تشکیل حکومت مستقل نیز بی‌تأثیر از این قاعده نبود. زیرا که بر پایه تحول نظام زمینداری و الگوی حکومت‌داری جلایریان مبتنی بر اعطای مالکیت سیورغال، حاکمان منصوب آنان از یک استقلال نسبی برخوردار بودند.

۲. عوامل خارجی

الف: ماهیت شورش خواجه مرجان و نقش مذهبی مملوکان مصر

یکی دیگر از دلایل و اهداف شورش خواجه مرجان که ماهیت شورش را نیز نشان می‌دهد، طرح احیای خلافت عباسی در بغداد بود. مسئله احیای خلافت و سنت بر پایه ترکیب مطالعات ادبی،

سکه‌شناسی و معدود روایت‌های تاریخی استوار است. در همین ارتباط سلمان ساوجی اشعاری در مدح سلطان اویس و مذمت حرکت خواجه مرجان سروده و به نیت خواجه مرجان در احیای خلافت اشاره کرده بود (ساوجی، ۱۳۷۱: ۲۷۳):

جز خلافت در میان خصم بد خواست چه بود کو خلافت بر خلافت جُست در دارالسلام
 بالله ار مستنصر آید در جهان یا معتصم هر دو را باید بجاهت جستن امروز اعتصام
 در اینجا ساوجی حکومت سلطان اویس را در جایگاه خلافت معرفی نمود، که حتی اگر مستنصر
 یا معتصم هم بار دیگر ظهور کنند به او تمسک خواهند جست و از اینکه خواجه مرجان در پی
 ترجیح خلافت دیگری بر خلافت سلطان است، انتقاد کرده بود.

گذشته از این، کشف سه سکه نقره‌ای منسوب به خواجه مرجان نیز در این زمینه راه‌گشاه بوده است. این سکه‌های ضرب بغداد تاریخ مبهم (?) ۷۶۶ را نشان می‌دهند. روی سکه‌ها شهادت سنی: «لا اله الا الله محمد رسول الله» و نام خلفای راشدین قید شده است. پشت سکه‌ها به ذکر «الله هو الموبد بنصره» منقوش است (Akopyan and Mosanef, 2012: 19). بر خلاف نظر مقریزی و ابن قاضی که تاریخ شورش را به سال ۷۶۷ ق ذکر کردند (مقریزی، ۱۹۷۰: ۱۱۲/۳، ابن قاضی، ۱۴۱۸ ق، ۲/۲۷۵)، بررسی سکه‌های تازه کشف شده نشان می‌دهد، که شورش خواجه مرجان طی سال‌های ۷۶۶-۷۶۵ هـ ق اتفاق افتاده است، Akopyan and Mosanef, (2012: 19). دیگر منابع نیز آغاز شورش خواجه مرجان را در سال ۷۶۵ ق و شکست وی توسط سلطان اویس را در سال ۷۶۶ ق ذکر کردند (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۱/۳۹۱-۳۹۰، مستوفی، ۱۳۷۲: ۷۴-۷۷).

بنابراین مطابق روایت‌های اخیر و نیز بررسی‌های سکه‌شناسی آکوپیان و مُصنِف تاریخ مجهول روی سکه‌های تازه کشف شده همان ۷۶۶ق یا ۷۶۵ق صحیح به نظر می‌رسد. بر خلاف سکه‌های رایج دوره سلطان اویس، نام سلطان از روی این سکه‌ها حذف شده و با اقتباس از آیه قرآن و یک قاعده مذهبی، جمله «الله هو المومید بنصره» قید شده است، به این معنا که: «خداوند هر کس را بخواهد به یاری خود تأیید می‌کند» (آل عمران/۱۳). از نظر آکوپیان و مُصنِف مرجع ضمیر «هو» خلیفه است، با این استدلال که خواجه مرجان فردی مذهبی و مؤمن بود و با برقراری ارتباط با مملوکان مصر، قصد داشت خلیفه عباسی را از مصر به بغداد یعنی پایتخت سنتی‌شان دعوت کند و شهر بغداد را به قلمرو مملوکان مصر ملحق کند. از این منظر نص روی سکه خداوند است و «او» که از طرف خداوند مورد یاری قرار گرفته است، کسی جز «خلیفه» نیست.

از سوی دیگر نیز این فرض را مطرح کردند، که ممکن است مرجع ضمیر خود سلطان اویس باشد و پیروزی وی بر خواجه مرجان و باز پس‌گیری پایتخت برای او چنان حیاتی بود، که قاعده مذهبی را به جای نام خودش روی سکه‌ها حک کرده است (Akopyan and Mosanef, 2012: 17). در همین ارتباط با ارائه نظر استیو آل‌بوم نیز آمده است، مرجع ضمیر «هو» ممکن است خود خواجه مرجان باشد، کسی که به دنبال توجیه مشروعیت حرکت خویش با درخواست مستقیم از خداوند است، تا آنجا که دیگر یک جلایری مفید و مؤثر باقی نمانده است (ibid).

در این خصوص روشن ساختن دو مسئله ضرورت دارد: نخست اینکه مرجع ضمیر «هو» در شعار روی سکه‌ها چه کسی است؟ به علاوه اینکه بر چه اساسی می‌توان فرض احیای خلافت را که آکوپیان و مُصنِف به آن اشاره کردند، مورد تأمل و پذیرش قرار داد؟ در اینجا با اتکا به محدود

شواهد تاریخی تا حدودی می‌توان به واقعیت نزدیک شد. در پاسخ به سوال نخست باید با استیو آلبوم هم نظر بود، زیرا که در بخشی از مکاتبه خواجه مرجان با سلطان مصر آمده است: «خداوند او را پیروز گرداند و اگر پیروز نشود به درگاه سلطان پناه خواهد آورد» (مقریزی، ۱۹۷۰: ۱۱۲/۳). واضح است که خواجه مرجان برای مقابله با سلطان اویس از خداوند طلب یاری نمود، که در غیر این صورت مجبور خواهد شد به سلطان مملوک مصر پناهنده شود. از اینرو شعار روی سکه‌ها با پیام وی به سلطان مصر هم در لفظ و هم در معنی یکی است و خواجه مرجان با توسل به این آیه قرآنی و درج آن بر روی سکه‌ها در مواجهه با سلطان جلایری و استمداد از خداوند، خود را مورد خطاب قرار داده است، بدین‌سان بر خلاف نظر آکوپیان و مصنف در اینجا نمی‌توان نقشی برای خلیفه یا سلطان اویس در شعار روی سکه‌ها قائل بود.

به روایت ابن قاضی (۱۴۱۸ق: ۲۷۵/۲) خواجه مرجان در بغداد در پی برقراری سنت و عدل بوده است. وی سفیرانی را به نزد سلطان مملوک ملک اشرف شعبان دوم فرستاد و اعلام نمود، که سلطان اویس را از سلطنت خلع نموده و از طرف مردم بغداد با او بیعت کرده است و اینکه نایب سلطان مصر در بغداد است. علاوه بر این، اعلام کرده بود، که در بغداد خطبه به نام وی خوانده و سکه به نام وی زده است و در نامه به سلطان مصر مطابق شعار روی سکه‌ها از خداوند طلب یاری کرد، که در صورت شکست به درگاه سلطان پناه خواهد آورد (مقریزی، ۱۹۷۰م: ۱۱۲/۳، ابن حجر عسقلانی، ۱۴۱۴ق: ۳۴۵/۴). جدای از انگیزه و تعصب مذهبی خواجه مرجان، اهمیت احیای سنت و خلافت در بغداد را باید در پاسخ سلطان مصر جستجو کرد. شعبان دوم سفرای خواجه مرجان را مورد تکریم قرار داد و دو نشان برای وی فرستاد: یکی «عَلَم سلطانی» و دیگری «عَلَم خلافت».

همچنین حاکمیت خواجه مرجان را از جانب خویش بر بغداد تصدیق نمود (همان، ابن قاضی، ۱۴۱۸ق: ۲/۲۷۵، برادبریج، ۱۳۹۹: ۲۳۱). از آنجا که خود مملوکان با برگماشتن یکی از اعقاب خلفای عباسی به نام احمد ابوالقاسم مستنصر بالله به سال ۵۹۹ هجری خلافت را در مصر احیا کردند، به نظر می‌رسد با فرستادن نشان خلافت برای خواجه مرجان به دنبال احیای نشانه‌های خلافت در بغداد نیز بودند، منتها در اینجا نیت مملوکان مصر انتقال خلیفه از قاهره به بغداد نبود و یا اینکه در پی احیای قدرت خلافت در بغداد بودند، بلکه هدف اصلی آنان از ارسال عَلم خلافت برای خواجه مرجان استقرار الگوی حکمرانی خویش در بغداد بود، به این شرح که در مصر خلیفه فاقد قدرت سیاسی بود و صرفاً یک مقام تشریفاتی و معنوی برای مشروعیت بخشیدن به حکومت مملوکان تلقی می‌شد، ارسال عَلم خلافت نیز صرفاً برای مشروعیت بخشی به حرکت خواجه مرجان بود و عَلم سلطانی نیز نشانی از نیابت سلطانی مملوکان در بغداد بوده است.

ب. بُعد سیاسی دخالت مملوکان مصر

نقش سیاسی دخالت مملوکان مصر در تحریک و شورش خواجه مرجان نیز بی‌تأثیر نبوده است. تأسیس حکومت مملوکان در مصر تقریباً مقارن با استقرار هلاکوخان در ایران بود. مناسبات آنان با ایلخانان از همان ابتدا به دلیل تمایل مغولان به گسترش فتوحات در شام و آسیای صغیر، مضافاً اختلافات مذهبی همواره تنش‌زا بوده است. مملوکان مصر به واقع در مقابل ماشین جنگی مغولان به سمت غرب همچون سپر دفاعی عمل کردند، پیشروی‌های هلاکوخان را در عین‌الجالوت فلسطین متوقف کردند (۶۵۸ هـ.ق)، اباق‌خان را در اَبَلستان آسیای صغیر (۶۷۵ هـ.ق) و مَرَجُ الصُّفَرِ حُمص (۶۸۰ هـ.ق) شکست دادند و بار دیگر در زمان غازان‌خان توانستند در مَرَجِ الصُّفَرِ، مغولان را

و اداری به عقب‌نشینی کنند (۷۰۲هـ.ق). اما با تجزیه حکومت ایلخانان، مملوکان تقریباً از ناحیه شرق آسوده خاطر گشتند و سعی کردند با حمایت امرای محلی و یا ایجاد تابعیت در دولت‌های محلی نوظهور معادلات را در مرزهای شرقی به نفع خود رقم بزنند.

در این میان شیخ حسن جلایری در نزاع با امرای رقیب در صدد احیای روابط با مملوکان برآمد و متقابلاً مملوکان نیز از شیخ حسن به عنوان متحد منطقه‌ای برای حفظ مرزهای شرقی خود سود جستند. به عبارتی جلایریان در ابتدا به دلیل شکست‌های مکرر در مقابل چوپانیان به مملوکان مصر متوسل شدند و حتی شیخ حسن جلایری در راستای جلب حمایت مملوکان به نام سلطان مصر سکه ضرب کرد (صفدی، ۱۴۱۸ق: ۱۹۲/۲). سیاست مملوکان در مرزهای شرقی (شام، عراق عرب و عراق عجم) نیز در حمایت از امرا و حکومت‌های محلی نوظهور از ثبات‌چندانی برخوردار نبود؛ یک زمان از جلایریان در مقابل چوپانیان حمایت کردند و زمانی از امیر اخی‌جوق وارث چوپانیان علیه جلایریان حمایت نمودند و البته این دست حمایت‌ها حتی در مورد خواجه مرجان، هیچگاه به مداخله نظامی به نفع امرای تابع منجر نشد. ارتباط و مکاتبه مملوکان با اخی‌جوق (قلقشندی، ۱۳۳۳ق: ۲۶۱/۷) و همین‌طور مکاتبه آنان با محمد پیلتن (همان، ۲۶۵) از امرای جلایری که به خواجه مرجان پیوست و نیز پیوستن برادرش علی پیلتن به اخی‌جوق علیه سلطان اویس (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۲۹۹/۱) از دخالت مملوکان در قلمرو جلایریان حکایت دارد. حمایت آشکار آنان از خواجه مرجان را نیز می‌توان در راستای بی‌ثبات‌سازی مناطق شرقی و تجزیه قلمرو جلایریان به واسطه حکومتی دست‌نشانده تفسیر کرد. با عنایت به تجربه تاریخی حملات مغولان و نیز گسترش فتوحات جلایریان در زمان سلطان اویس، سیاست مداخله‌جویانه مملوکان

در بغداد و حمایت آنان از خواجه مرجان تنها با هدف جلوگیری از ظهور امیر یا دولتی قدرتمند در مرزهای شرقی بود.

نتایج پژوهش

شورش خواجه مرجان علیه جلایریان به‌رغم کمبود شواهد تاریخی از چند جنبه قابل بررسی بود: در زمینه عوامل داخلی، تفسیرها بر این اساس استوار است، که شورش وی بی‌تأثیر از تداوم بی‌ثباتی سیاسی ناشی از تجزیه حکومت ایلخانان در درازمدت نبود. وفاداری وی به ابوسعید و همسرش دلشادخاتون و سپس اتحاد و ازدواج دلشاد خاتون با شیخ حسن مانع از تحرک وی در این برهه بود، اما با جلوس سلطان اویس، خواجه مرجان با در نظر گرفتن جوانی سلطان و غیبت‌های مکرر و طولانی او از بغداد، فرصت را برای علنی کردن شورش خویش مناسب تشخیص داد. ضرب سکه‌های مستقل و راه ندادن سلطان به بغداد تنها با هدف تشکیل یک دولت مستقل بوده است. همچنین تأثیر رواج گسترده نظام زمینداری سیورغال در نافرمانی امرای این دوره بسیار حائز اهمیت بود، زیرا که صاحبان املاک سیورغال از مداخله حکومت در امان بودند و شهرها و نواحی که در سیورغال آنان بود زمینه را برای تحرک سیاسی آنان فراهم می‌کرد، اگر چه سندی مبنی بر اینکه بغداد به عنوان سیورغال در اختیار خواجه مرجان بود، در دست نیست، اما وی از املاک، باغ‌ها، دکان‌ها، کاروانسراها و کارگاه‌های زیادی برخوردار بود و فرض است که این نوع مالکیت را می‌توان از نوع مالکیت رایج یعنی سیورغال تلقی کرد، ضمن آنکه خواجه مرجان بسیاری از این اموال و املاک و بناها را وقف کرده بود و از آنجا که در این دوره تحمیل عوارض مالیاتی بر اموال وقفی مرسوم بود، شورش وی بی‌تأثیر از این قاعده نبود، زیرا در وقفنامه خویش بسیار تأکید نمود، که

نباید بر اموال وی عوارضی تحمیل شود. در زمینه عوامل خارجی نیز باید به دخالت مملوکان مصر اشاره کرد. سلاطین مملوک که مانع از توسعه‌طلبی ایلخانان به غرب بودند، پس از تجزیه ایلخانان، سیاست آنان همواره جلوگیری از ظهور امیر یا دولتی قدرتمند در مرزهای شرقی بود. ارتباط با برخی امیران همچون اخی جوق و همین طور مکاتبه آنان با محمد پیلتن متحد خواجه مرجان و نیز پیوستن برادرش علی پیلتن به اخی جوق علیه سلطان اویس و مهمتر حمایت آشکار آنان از خود خواجه مرجان را می‌توان در راستای بی‌ثبات‌سازی مناطق شرقی و تجزیه قلمرو جلایریان به واسطه امیرانی دست‌نشانده تفسیر کرد. در بُعد مذهبی نیز خواجه مرجان با توسل به مملوکان خلع سلطان اویس را از سلطنت اعلام نمود و سکه و خطبه بنام سلطان مملوک خواند و با کمک و هدایت آنان در پی احیای سنت و خلافت در بغداد بود. در همین ارتباط سلطان مملوک دو نشان برای خواجه مرجان فرستاد: یکی «عَلَم سلطانی» و دیگری «عَلَم خلافت». همچنین سلطان مملوک حاکمیت خواجه مرجان را از جانب خویش بر بغداد تصدیق نمود. با این اوصاف، هدف اصلی مملوکان انتقال مرکز خلافت از قاهره به بغداد و یا احیای قدرت خلیفه در بغداد نبود، بلکه در پی استقرار الگوی حکمرانی خویش در بغداد بودند، به این شرح که در مصر خلیفه فاقد قدرت سیاسی بود و صرفاً یک مقام تشریفاتی و معنوی برای مشروعیت بخشیدن به حکومت مملوکان تلقی می‌شد، ارسال علم خلافت نیز صرفاً برای مشروعیت‌بخشی به حرکت خواجه مرجان بود و عَلَم سلطانی نیز نشانی از حکومت نیابتی وی در بغداد بوده است.

پی‌نوشت:

۱. در مقاله «خواجه مرجان» (ارجح، ۱۳۹۳: ۲۵۰/۱۶) در همراهی خواجه مرجان با ابوسعید به «تاریخ اولجایتو» قاشانی ارجاع داده شد، که چنین مطلبی در تاریخ اولجایتو نیامده است.
۲. در مقاله «خواجه مرجان» (ارجح، ۱۳۹۳: ۲۵۱/۱۶) این مطلب به «صبح الاعشی» قلقشندی ارجاع داده شد، که صحیح نیست. قلقشندی تنها به لقب «طواشی» اشاره کرده است و رئیس خدم و رئیس خدم ابلاط داخلی و آغا الحرم تفسیر عباس عزاوی در «تاریخ عراق» از واژه «طواشی» است.

منابع و مطالعات

- ابن حجر عسقلانی، شهاب‌الدین احمد بن علی (۱۴۱۴ق)، الدرر الكامنه، بیروت: دار الحیاء التراث العربی.
- ابن قاضی شهبه، ابوبکر بن احمد (۱۴۱۸ق)، تاریخ، ج ۲، تحقیق، عدنان درویش، دمشق: المعهد العلمی الفرنسي للدراسات العربیه.
- ابن کثیر، ابوالفدا اسماعیل (۱۴۰۷ق)، البدایه و النهایه، ج ۱۴، بیروت: دار الفکر.
- ارجح، مریم (۱۳۹۳)، «خواجه مرجان»، دانشنامه جهان اسلام، ج ۱۶، زیر نظر غلامعلی حداد عادل، تهران: بنیاد دایرة المعارف اسلامی، صص ۲۵۱-۲۵۰.
- برادبریج، آن. اف (۱۳۹۹)، پادشاهی و ایدئولوژی در دنیای اسلامی - مغولی، ترجمه جواد عباسی، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.
- بیانی، شیرین (۱۳۸۲)، تاریخ آل جلیبر، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- پطروشفسکی، ایلیا پولوویچ (۱۳۴۴)، کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران، ترجمه کریم کشاورز، تهران: انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی.
- تنوی، قاضی احمد و آصف خان قزوینی (۱۳۸۲)، تاریخ الفی، ج ۷، به تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: علمی و فرهنگی.
- جوینی، علاءالدین عطاملک (۱۳۸۵)، تاریخ جهانگشای جوینی، ج ۱، به تصحیح محمد قزوینی و سید شاهرخ موسویان، تهران: دستان.
- حافظ ابرو، عبدالله بن لطف‌الله (۱۳۸۰)، زبده التواریخ، ج ۱، به تصحیح سید کمال حاج سید جوادی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- _____ ذیل جامع التواریخ رشیدی (۱۳۵۰)، به اهتمام خان بابا بیانی، تهران: سلسله انتشارات انجمن آثار ملی.

- خواندمیر، غیاث‌الدین (۱۳۸۰)، *تاریخ حبیب السیر*، ج ۳، مقدمه جلال‌الدین همائی، تهران: خیام.
- راقم سمرقندی، میر سید شریف (۱۳۸۰)، *تاریخ راقم*، به تصحیح منوچهر ستوده، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- ساوجی، سلمان (۱۳۷۱)، *دیوان سلمان ساوجی*، مقدمه و تصحیح ابوالقاسم حالت، به کوشش احمد کرمی، تهران: سلسله نشریات «ما».
- سمرقندی، دولتشاه بن بختیشاه (۱۳۸۲)، *تذکره الشعرا*، به اهتمام ادوارد براون، تهران: اساطیر.
- سمرقندی، کمال‌الدین عبدالرزاق (۱۳۸۳)، *مطلع السعدین و مجمع البحرین*، ج ۱، به تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- صفدی، صلاح‌الدین خلیل (۱۴۱۸ق)، *أعیان العصر و أعوان النصر*، ج ۲، تحقیق علی ابوزید، نبیل ابوعمشه، محمد موعد، محمود سالم محمد، دمشق: دارالفکر.
- عزاوی، عباس (۱۴۲۵ق)، *موسوعه تاریخ العراق بین احتلالین*، ج ۲، بیروت: دار العربیه للموسوعات.
- غیاثی، عبدالله بن فتح‌الله بغدادی (۲۰۱۰م)، *تاریخ غیاثی*، تحقیق طارق نافع حمدانی، بیروت: دار و المكتبه الهلال.
- قاشانی، ابوالقاسم (۱۳۴۸)، *تاریخ اولجایتو*، به اهتمام مهین همبلی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- قطبی اهری نجم، ابوبکر (۱۳۸۹)، *تواریخ شیخ اویس*، به کوشش ایرج افشار، تبریز، ستوده.
- قلقشندی، احمد (۱۳۳۳ق)، *صبح الاعشی*، ج ۷، قاهره: دار الکتب السلطانیه.
- گوتفرد، هرمان (۱۳۷۹)، «فرمان سلطان حسین جلایری به تاریخ ۷۸۰ق/۱۳۷۸م»، ترجمه علی عبدالهی، وقف میراث جاویدان، س ۸، ش ۱، صص ۱۲۲-۱۱۵.
- لمبتون، ا. ک. س (۱۳۷۷)، *مالک و زارع در ایران*، ترجمه منوچهر امیری، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- مستوفی قزوینی، زین‌الدین بن حمدالله (۱۳۷۲)، *ذیل تاریخ گزیده*، به کوشش ایرج افشار، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- مقریزی، احمد بن علی (۱۹۷۰م)، *السلوک لمعرفة دول الملوک*، ج ۳، تحشیه سعید عبدالفتاح عاشور، قاهره: مطبعه دار الکتب.
- میرخواند، محمد بن خاوندشاه (۱۳۸۵)، *تاریخ روضه الصفأ*، ج ۵، به تصحیح و تحشیه جمشید کیانفر، تهران: اساطیر.
- نطنزی، معین‌الدین (۱۳۸۳)، *منتخب التواریخ معینی*، به تصحیح پروین استخری، تهران: اساطیر.
- نوایی، عبدالحسین (۱۳۷۹)، *رجال کتاب حبیب السیر*، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- وصاف شیرازی، شرف‌الدین عبدالله (۱۳۸۳)، *تحریر تاریخ وصاف*، به تصحیح و قلم عبدالمحمد آبتی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- همدانی، رشیدالدین فضل‌الله (۱۳۵۸ق)، *تاریخ مبارک غازی*، به تصحیح کارل یان، هرتفرد: استفن اوستین.

هندوشاه نخبجوانی، محمد (۱۹۷۶م)، دستور الکاتب فی تعیین المراتب، ج ۱ و ۲، به تصحیح عبدالکریم علی اوغلی علیزاده، مسکو: فرهنگستان علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان.

Akopyan, A and Farbod Mosanef(2012), “Anonymous Coins from the time of the Jalayrid Rebel, Khwaja Marjan”, *Journal of the Oriental Numismatic Society*, No. 210. pp 17-19.

Wing, Patrick (2016), *The Jalayirids*, Edinburgh: Edinburgh University Press.